

تویا تا که عشق جان گیرد

من زشوق و شمع شوم لیریز
تو چو لبخند «ماه رویائی»
با مزه می‌دوم پیاموست
که تو ازراه دور می‌آئی . . .

* * *

تویا ! تا بر تو رویت
شب تاریک ما سحر گردد
ورنه ای مهر مهر بان ، «مهدی»
بی توهر لحظه تیرد تر گردد

* * *

آریانی ؛ گویرخسته شب
جگل مهر و نور می‌گردد
گویائی ، بیزربای طوع
چاه ، راه عبور می‌گردد

* * *

گریائی ، ستاره های سحر
در نگاه تو رنگ می‌ازند
گریائی ؛ کجوتوان امید
لانه ها را دوباره می‌سازند

* * *

آه . . . ای اشنائی بی پایان
تویا تا که عشق جان گیرد
زیر زنجیر آهنین شکیب
دست لرزان ماتوان گیرد !

* * *

هان که شب ، همچو سیل ، بی آرام
در رنگ تشنه هوا جاری است
هان که در سینه شکسته شب
جوی خون ستاره ها جاری است

* * *

درمن احساس رنگت یک نور
برو آهسته رنگت بگیرد
شهادین التهاب دردل من
جای زهر رنگت بگیرد

* * *

آه . . . اکنون یا باور کن
که شب از رنگت روز می‌ترسد
در پس هر سیده می‌بینم
دل شامی سیاه می‌لرزد

* * *

آری ، ای صبح مهربان امید
مشکل دل فرود زبائی !
روح شعر ستاره و دریا
کعبه قلب های شهادتی !

* * *

من در این غارخسته و دل‌تنگ
انتظار ترا همواره کنم
در شب وحشت آفرین و سیاه
لحظه های ترا شماره کنم

* * *